

کوروش بزرگ (۵۷۶-۵۲۹ پیش از میلاد)، همچنین معروف به کوروش دوم نخستین شاه و بنیان‌گذار دودمان شاهنشاهی هخامنشی است. شاه پارسی، به‌خاطر بخشندگی، بنیان گذاشتن حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین امپراتوری چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها و بندیان، احترام به دین‌ها و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره شناخته شده‌است؛

ایرانیان، کوروش را پدر و یونانیان، که وی سرزمین‌های ایشان را تسخیر کرده بود، او را سرور و قانونگذار می‌نامیدند. یهودیان این پادشاه را به منزله مسح شده توسط پروردگار بشمار می‌آوردند، ضمن آنکه بابلیان او را مورد تأیید مردوک می‌دانستند.

واژهٔ کوروش

نام کوروش در زبان‌های گوناگون باستانی به‌گونه‌های مختلف نگاشته شده‌است:

پارسی باستان: Kūruš

در کتیبه‌های عیلامی: Ku-rash

درکتیبه‌های بابلی: Ku-ra-ash

در زبان یونانی باستان: Κορος

در زبان عبری: کورش Koresh

در زبان لاتین: سیروس Cyrus؛

"صورت لاتین نام کوروش به فارسی بازگشته و به عنوان نام پسران در ایران استفاده می‌شود"

دورهٔ جوانی

تبار کوروش از جانب پدرش به پارس‌ها می‌رسد که برای چند نسل بر " آنشان " (شمال خوزستان کنونی)، در جنوب غربی ایران، حکومت کرده بودند. کوروش درباره خاندانش بر سفالینهٔ استوانه شکلی، محل حکومت آن‌ها را نقش کرده‌است؛ بنیانگذار سلسلهٔ هخامنشی، شاه هخامنش انشان بوده که در حدود ۷۰۰ می‌زیسته است؛ پس از مرگ او، فرزندش "چا ایش پیش" به حکومت انشان رسید. حکومت چا ایش پیش نیز پس از مرگش توسط دو نفر از پسرانش کوروش اول شاه انشان و

آریارامن شاه پارس دنبال شد. سپس، پسران هر کدام، به ترتیب کمبوجیه اول شاه انشان و آرشام شاه پارس، بعد از آن‌ها حکومت کردند. کمبوجیه اول با شاهدخت ماندانا دختر ایشتوویگو (آژی دهاک یا آستیاگ) پادشاه ماد ازدواج کرد و کوروش بزرگ نتیجه این ازدواج بود؛

تاریخ نویسان باستانی از قبیل هرودوت، گزنفون و کتزیاس درباره چگونگی زایش کوروش اتفاق نظر ندارند. اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده‌اند، اما شرحی که آنها درباره ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه می‌باشد. تاریخ نویسان نامدار زمان ما همچون ویل دورانت و پرسی سایکس و حسن پیرنیا، شرح چگونگی زایش کوروش را از هرودوت برگرفته‌اند؛ بنا به نوشته هرودوت، آژی دهاک شبی خواب دید که از دخترش آنقدر آب خارج شد که همدان و کشور ماد و تمام سرزمین آسیا را غرق کرد. آژی دهاک تعبیر خواب خویش را از مغ‌ها پرسش کرد. آنها گفتند از او فرزندی پدید خواهد آمد که بر ماد غلبه خواهد کرد. این موضوع سبب شد که آژی دهاک تصمیم بگیرد دخترش را به بزرگان ماد ندهد، زیرا می‌ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تخت و تاج او بشود. بنابر این آژی دهاک دختر خود را به کمبوجیه اول شاه آنشان که خراجگزار ماد بود، به زناشویی داد؛

ماندانا پس از ازدواج با کمبوجیه باردار شد و شاه این بار خواب دید که از شکم دخترش تاکی رویید که شاخ و برگهای آن تمام آسیا را پوشانید. پادشاه ماد، این بار هم از مغ‌ها تعبیر خوابش را خواست و آنها اظهار داشتند، تعبیر خوابش آن است که از دخترش ماندانا فرزندی بوجود خواهد آمد که بر آسیا چیره خواهد شد. آستیاگ بمراتب بیش از خواب اولش به هراس افتاد و از این رو دخترش را به حضور طلبید. دخترش به همدان نزد وی آمد. پادشاه ماد بر اساس خوابهایی که دیده بود از فرزند دخترش سخت وحشت داشت، پس زادهٔ دخترش را به یکی از بستگانش بنام هارپاگ، که در ضمن وزیر و سپهسالار او نیز بود، سپرد و دستور داد که کوروش را نابود کند. هارپاگ طفل را به خانه آورد و ماجرا را با همسرش در میان گذاشت؛ در پاسخ به پرسش همسرش راجع به سرنوشت کوروش، هارپاگ پاسخ داد وی دست به چنین جنایتی نخواهد آلود، چون اولاً کودک با او خوشایند است. دوم چون شاه فرزندان زیاد ندارد دخترش ممکن است جانشین او گردد، در این صورت معلوم است شهبانو با کشنده

فرزندش مدارا نخواهد کرد. پس کوروش را به یکی از چوپان‌های شاه به نام مهرداد (میترادات) داد و از از خواست که وی را به دستور شاه به کوهی در میان جنگل رها کند تا طعمهٔ ددان گردد.

چوپان کودک را به خانه برد. وقتی همسر چوپان به نام سپاکو از موضوع با خبر شد، با ناله و زاری به شوهرش اصرار ورزید که از کشتن کودک خودداری کند و بجای او، فرزند خود را که تازه زاییده و مرده بدنیا آمده بود، در جنگل رها سازد. مهرداد شهامت این کار را نداشت، ولی در پایان نظر همسرش را پذیرفت. پس جسد مرده فرزندش را به ماموران هارپاگ سپرد و خود سرپرستی کوروش را به گردن گرفت.

روزی کوروش که به پسر چوپان معروف بود، با گروهی از فرزندان امیرزادگان بازی می‌کرد. آنها قرار گذاشتند یک نفر را از میان خود به نام شاه تعیین کنند و کوروش را برای این کار برگزیدند. کوروش همبازیهای خود را به دسته‌های مختلف بخش کرد و برای هر یک وظیفه‌ای تعیین نمود و دستور داد پسر آرتم بارس را که از شاهزادگان و سالاران درجه اول پادشاه بود و از وی فرمانبرداری نکرده بود تنبیه کنند. پس از پایان ماجرا، فرزند آرتم بارس به پدر شکایت برد که پسر یک چوپان دستور داده‌است وی را تنبیه کنند. پدرش او را نزد آژی دهاک برد و دادخواهی کرد که فرزند یک چوپان پسر او را تنبیه و بدنش را مضروب کرده‌است. شاه چوپان و کوروش را احضار کرد و از کوروش سوال کرد:

تو چگونه جرأت

کردی با فرزند کسی که بعد از من دارای بزرگ‌ترین مقام کشوری است، چنین

کنی؟

کوروش پاسخ داد:

در این باره حق با

من است، زیرا همه آن‌ها مرا به پادشاهی برگزیده بودند و چون او از من فرمانبرداری

نکرد، من دستور تنبیه او را دادم، حال اگر شایسته مجازات می‌باشم، اختیار با

توست

آژی دهاک از دلاوری کوروش و شباهت وی با خودش به اندیشه افتاد. در ضمن بیاد آورد، مدت زمانی که از رویداد رها کردن طفل دخترش به کوه می‌گذرد با سن این کودک برابری می‌کند. بنابراین آرتم بارس را قانع کرد که در این باره دستور لازم را صادر خواهد کرد و او را مرخص کرد. سپس از چوپان درباره هویت طفل مذکور پرسشهایی به عمل آورد. چوپان پاسخ داد: «این طفل فرزند من است و مادرش نیز زنده‌است.» اما شاه نتوانست گفته چوپان را قبول کند و دستور داد زیر شکنجه واقعیت امر را از وی جویا شوند؛

چوپان ناچار به اعتراف شد و حقیقت امر را برای آژی دهاک آشکار کرد و با زاری از او بخشش خواست. سپس آژی دهاک دستور به احضار هارپاگ داد و چون او چوپان را در حضور پادشاه دید، موضوع را حدس زد و در برابر پرسش آژی دهاک که از او پرسید: «با طفل دخترم چه کردی و چگونه او را کشتی؟» پاسخ داد: «پس از آن که طفل را به خانه بردم، تصمیم گرفتم کاری کنم که هم دستور تو را اجرا کرده باشم و هم مرتکب قتل فرزند دخترت نشده باشم» و ماجرا را به طور کامل نقل نمود؛ آژی دهاک چون از ماجرا خبردار گردید خطاب به هارپاگ گفت: امشب به افتخار زنده بودن و پیدا کردن کوروش جشنی در دربار برپا خواهم کرد. پس تو نیز به خانه برو و خود را برای جشن آماده کن و پسرت را به اینجا بفرست تا با کوروش بازی کند. هارپاگ چنین کرد. از آنطرف آژی دهاک مغان را به حضور طلبید و در مورد کورش و خوابهایی که قبلاً دیده بود دوباره سوال کرد و نظر آنها را پرسید. مغان به وی گفتند که شاه نباید نگران باشد زیرا رویا به حقیقت پیوسته و کوروش در حین بازی شاه شده است پس دیگر جای نگرانی ندارد و قبلاً نیز اتفاق افتاده که رویاها به این صورت تعبیر گردند. شاه از این ماجرا خوشحال شد. شب هنگام هارپاگ خوشحال و بی خبر از همه جا به مهمانی آمد. شاه دستور داد تا از گوشتهایی که آماده کرده‌اند به هارپاگ بدهند ؛ سپس به هارپاگ گفت می‌خواهی بدانی که این گوشتهای لذیذ که خوردی چگونه تهیه شده‌اند.سپس دستور داد ظرفی را که حاوی سر و دست و پاهای بریده فرزند هارپاگ بود را به وی نشان دهند. هنگامی که ماموران شاه درپوش ظرف را برداشتند هارپاگ سر و دست و پاهای بریده فرزند خود را دید و گرچه به وحشت

افتاده بود. خود را کنترل نمود و هیچ تغییری در صورت وی رخ نداد و خطاب به شاه گفت: هرچه شاه انجام دهد همان درست است و ما فرمانبرداریم. این نتیجه نافرمانی هارپاگ از دستور شاه در کشتن کوروش بود؛

کوروش برای مدتی در دربار آژی دهاک ماند سپس به دستور وی عازم آنشان شد. پدر کوروش کمبوجیه اول و مادرش ماندانا از وی استقبال گرمی به عمل آوردند. کوروش در دربار کمبوجیه اول خو و اخلاق والای انسانی پارس‌ها و فنون جنگی و نظام پیشرفته آن‌ها را آموخت و با آموزش‌های سختی که سربازان پارس فرامی‌گرفتند پرورش یافت. بعد از مرگ پدر وی شاه آنشان شد؛

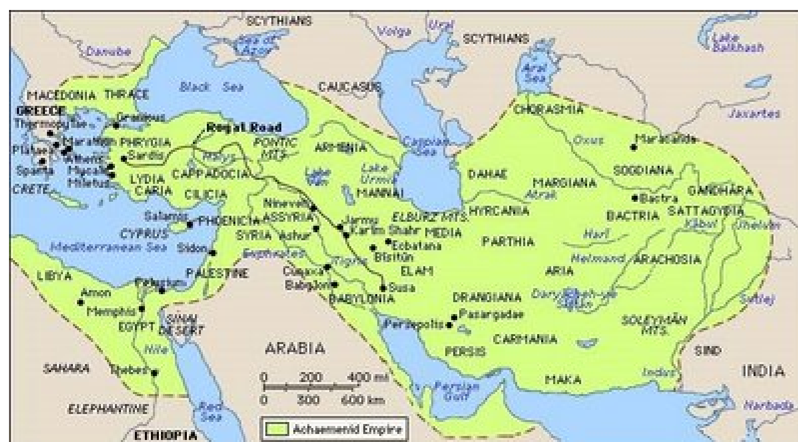
دورهٔ قدرت



تندیس ۴ متری کورش در پارک المپیک سیدنی از سال ۱۹۴۴

بعد از آنکه کوروش شاه آنشان شد در اندیشه حمله به ماد افتاد. دراین میان هارپاگ نقشی عمده بازی کرد. هارپاگ بزرگان ماد را که از نخوت و شدت عمل شاهنشاه ناراضی بودند بر ضد آژی دهاک

شورانید و موفق شد، کوروش را وادار کند بر ضد پادشاه ماد لشکرکشی کند و او را شکست بدهد. با شکست کشور ماد به‌وسیله پارس که کشور دست نشانده و تابع آن بود، پادشاهی ۳۵ ساله ایشتوویگو پادشاه ماد به انتها رسید، اما به گفته هرودوت کوروش به ایشتوویگو آسیبی وارد نیاورد و او را نزد خود نگه داشت. کوروش به این شیوه در ۵۴۶ پادشاهی ماد و ایران را به دست گرفت و خود را پادشاه ایران اعلام نمود.کوروش پس از آنکه ماد و پارس را متحد کرد و خود را شاه ماد و پارس نامید، در حالیکه بابل به او خیانت کرده بود، خردمندانه از قارون، شاه لیدی خواست تا حکومت او را به رسمیت بشناسد و در عوض کوروش نیز سلطنت او را بر لیدی قبول نماید. اما قارون (کرزوس) در کمال کم خردی به جای قبول این پیشنهاد به فکر گسترش مرزهای کشور خود افتاد و به این خاطر با شتاب سپاهیانش را از رود هالسی (قزل‌ایرماق امروزی در کشور ترکیه) که مرز کشور وی و ماد بود گذراند و کوروش هم با دیدن این حرکت خصمانه، از همدان به سوی لیدی حرکت کرد و دژسارد که آنرا تسخیر ناپذیر می‌پنداشتند، با صعود تعدادی از سربازان ایرانی از دیواره‌های آن، سقوط کرد و قارون (کروزوس)، شاه لیدی به اسارت ایرانیان درآمد و کوروش مرز کشور خود را به دریای روم و همسایگی یونانیان رسانید. نکته قابل توجه رفتار کوروش پس از شکست قارون است؛ کوروش، شاه شکست خورده لیدی را نکشت و تحقیر ننمود، بلکه تا پایان عمر تحت حمایت کوروش زندگی کرد و مردم سارد علیرغم آن که حدود سه ماه لشکریان کوروش را در شرایط جنگی و در حالت محاصره شهر خود معطل کرده بودند، مشمول عفو شدند.



پس از لیدی، کوروش نواحی شرقی را یکی پس از دیگری زیر فرمان خود در آورد و به ترتیب گرگان (هیرکانی)، پارت، هریو (هرات)، رخج، مرو، بلخ، زرنگیانا (سیستان) و سوگود (نواحی بین آمودریا و سیردریا) و ثتگوش (شمال غربی هند) را مطیع خود کرد. هدف اصلی کوروش از لشکرکشی به شرق، تأمین امنیت و تحکیم موقعیت بود وگرنه در سمت شرق ایران آن روزگار، حکومتی که بتواند با کوروش به معارضه بپردازد وجود نداشت. کوروش با زیر فرمان آوردن نواحی شرق ایران، وسعت سرزمین‌های تحت تابعیت خود را دو برابر کرد. حال دیگر پادشاه بابِل از خیانت خود به کوروش و عهد شکنی در حق وی که در اوائل پیروزی او بر ماد انجام داده بود واقعاً پشیمان شده بود. البته ناگفته نماند که یکی از دلایل اصلی ترس «نبونید» پادشاه بابِل، همانا شهرت کوروش به داشتن سجایای اخلاقی و محبوبیت او در نزد مردم بابِل از یک سو و نیز پیش‌بینی‌های پیامبران بنی اسرائیل درباره آزادی قوم یهود به دست کوروش از سوی دیگر بود.



آزادسازی یهودیان دربند و اجازهٔ بازگشت و بازسازی اورشلیم توسط کوروش بزرگ

بابل بدون مدافعه در ۲۲ مهرماه سال ۵۳۹ ق.م سقوط کرد و فقط محله شاهی چند روز مقاومت ورزیدند، پادشاه محبوس گردید و کوروش طبق عادت، در کمال آزاد منشی با وی رفتار کرد و در سال بعد (۵۳۸ ق.م) هنگامی که او در گذشت عزای ملی اعلام شد و خود کوروش در آن شرکت کرد. با فتح بابل مستعمرات آن یعنی سوریه، فلسطین و فنیقیه نیز سر تسلیم پیش نهادند و به حوزه حکومتی اضافه شدند. رفتار کوروش پس از فتح بابل جایگاه خاصی بین باستان‌شناسان و حتی حقوقدانان دارد. او یهودیان را آزاد کرد و ضمن مسترد داشتن کلیه اموالی که بخت النصر (نبوکد نصر) پادشاه مقتدر بابِل در فتح اورشلیم از هیکل سلیمان به غنیمت گرفته بود، کمک‌های بسیاری از نظر مالی و امکانات به آنان نمود تا بتوانند به اورشلیم بازگردند و دستور بازسازی هیکل سلیمان را صادر کرد و به همین خاطر در بین یهودیان به عنوان منجی معروف گشت که در تاریخ یهود و در تورات ثبت

است علاوه بر این به همین دلیل دولت اسرائیل از کوروش قدردانی کرده و یادش را گرامی داشته‌است؛

فرزندان کوروش

پس از مرگ کورش، فرزند بزرگ او، کمبوجیه به سلطنت رسید. وی، هنگامی که قصد لشگرکشی به سوی مصر را داشت، از ترس توطئه، دستور قتل برادرش بردیا را صادر کرد؛ در راه بازگشت کمبوجیه از مصر، یکی از موبدان دربار به نام گئومات مغ، که شباهتی بسیار به بردیا داشت، خود را به جای بردیا قرار داده و پادشاه خواند. کمبوجیه با شنیدن این خبر در هنگام بازگشت، یک شب و به هنگام باده‌نوشی خود را با خنجر زخمی کرد که بر اثر همین زخم نیز درگذشت. کورش بجز این دو پسر، دارای سه دختر به نام‌های آتوسا و آرتیستون و مروئه بود که آتوسا بعدها با داریوش اول ازدواج کرد و مادر خشایارشا، پادشاه قدرتمند ایرانی شد.

آتوسا دختر کوروش است. داریوش بزرگ با پارمیدا و آتوسا ازدواج کرد که داریوش بزرگ از آتوسا صاحب پسری بنام خشیارشا شد؛

آخرین نبرد



آرامگاه کوروش بزرگ

کوروش در آخرین نبرد خود به قصد سرکوب قوم ایرانی‌تبار سکا که با حمله به نواحی مرزی ایران به قتل و غارت می‌پرداختند، به سمت شمال شرقی کشور حرکت کرد میان مرز ایران و سرزمین سکاها رودخانه‌ای بود که لشگریان کوروش باید از آن عبور می‌کردند.

کوروش در استوانه حقوق بشر می‌گوید:

هر قومی که نخواهد

من پادشاهشان باشم من مبادرت به جنگ با آنها نمیکنم؛

این به معنی دمکراسی و حق انتخاب است؛ پس نمی‌توان دلیل جنگ کوروش با سکاها را نوعی دلیل شخصی بین ملکه و کوروش دید چون این مخالف دمکراسی کوروش هست و اما جنگ با سکا به دلیل تعرض سکاها به ایران و غارت مال مردم بود. هنگامی که کورش به این رودخانه رسید، تهمرییش ملکه سکاها به او پیغام داد که برای جنگ دو راه پیش رو دارد. یا از رودخانه عبور کند و در سرزمین سکاها به نبرد بپردازند و یا اجازه دهند که لشگریان سکا از رود عبور کرده و در خاک ایران به

جنگ بپردازند. کورش این دو پیشنهاد را با سرداران خود در میان گذاشت. بیشتر سرداران ایرانی او، جنگ در خاک ایران را برگزیدند، اما کرزوس امپراتور سابق لیدی که تا پایان عمر به عنوان یک مشاور به کورش وفادار ماند، جنگ در سرزمین سکاها را پیشنهاد کرد. استدلال او چنین بود که در صورت نبرد در خاک ایران، اگر لشگر کورش شکست بخورد تمامی سرزمین در خطر می‌افتد و اگر پیروز هم شود هیچ سرزمینی را فتح نکرده. در مقابل اگر در خاک سکاها به جنگ بپردازند، پیروزی ایرانیان با فتح این سرزمین همراه خواهد بود و شکست آنان نیز تنها یک شکست نظامی به شمار رفته و به سرزمین ایران آسیبی نمی‌رسد. کورش این استدلال را پذیرفت و از رودخانه عبور کرد. پیامد این نبرد کشته شدن کورش و شکست لشگریانش بود. تهمرییش سر بریده کوروش را در ظرفی پر از خون قرار داد و چنین گفت: "تو که با عمری خونخواری سیر نشده‌ای حالا آنقدر خون بنوش تا سیراب شوی"؛ پس از این شکست، لشگریان ایران با رهبری کمبوجیه، پسر ارشد کورش به ایران بازگشتند؛



منشور حقوق بشر کوروش

استوانه کوروش بزرگ، یک استوانهٔ سفالین پخته شده، به تاریخ ۱۸۷۸ میلادی در پی کاوش در محوطهٔ باستانی بابِل کشف شد؛ در آن کوروش بزرگ رفتار خود با اهالی بابِل را پس از پیروزی بر ایشان توسط ایرانیان شرح داده‌است.

این سند به عنوان " نخستین منشور حقوق بشر " شناخته شده، و به سال ۱۹۷۱ میلادی، سازمان

ملل آنرا به تمامی زبانهای رسمی سازمان منتشر کرد؛ نمونهٔ بدلی این استوانه در مقر اصلی سازمان ملل در شهر نیویورک نگهداری می‌شود؛

منابع:

تاریخ ده هزار ساله ایران ، دکتر عبدالعظیم رضایی

کوروش کبیر، حقیقت تاریخ، مهندس فرشاد ابریشمي

****

به مناسب روز کوروش، گردهمائي بزرگي روز جمعه ۱۰ آبان ۸۷ در محوطه پاسارگاد برگزار میشود و از همه هموطنان علاقه مند دعوت میگردد تا با شرکت در این مراسم، این روز بزرگ را گرامي بدارند

